

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۱۲/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۱/۲۸

## از ژئوپلیتیک دولت محور، به ژئوکالچر تمدن محور؛ خاورمیانه عرصه نبرد تمدن‌ها

احمد نادری<sup>\*۱</sup>

۱. استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

### چکیده

سیر تحول نظریاتی که در مورد نقش پهنه‌های جغرافیایی در سیاست داخلی و بین‌الملل مطرح شده است، قدمتی بیش از یک قرن دارد. این نظریات که در بدو امر حالتی کاملاً ژئوپلیتیک داشت، اکنون در قرن بیست و یکم با در نظر گرفتن رویکردهای فرهنگی و نقش فرهنگ در سیاست بین‌الملل، در دستور کار علوم اجتماعی و سیاسی از سویی و از سوی دیگر سیاست‌های عملی قرار گرفته است. سیر گذار این نظریات را می‌توان از ژئوپلیتیک به ژئوکالچر ترسیم نمود که در همه این نظریات، منطقه خاورمیانه و جهان اسلام نقشی پررنگ در آن‌ها داشته است.

مسئله اصلی مقاله این است که نقش ایران به عنوان یکی از کشورهای مهم اسلامی در این سیر تحول چیست؟ موقعیت کنونی ایران در عرصه تمدن اسلامی در کشمکش با سایر رقبای اسلامی آن از یکسو و نقش آن در نزاع با کشورهای نماینده سایر تمدن‌ها و به طور ویژه تمدن غرب به رهبری آمریکا چیست؟ با استفاده از روش اسنادی و مطالعات کتابخانه‌ای نشان داده‌ایم که با فروپاشی قدرت‌هایی نظیر مصر و عراق، جبهه نبرد درون تمدن اسلامی به رقابت میان ایران و عربستان رسیده و ایران به سوی کسب نمایندگی تمدن اسلامی پیش می‌رود و از سوی دیگر، تمدن اسلامی با محوریت ایران تبدیل به رقیبی جدی برای ایالات متحده آمریکا شده است.

**واژگان کلیدی:** جمهوری اسلامی ایران، تمدن اسلامی، بیداری اسلامی، خاورمیانه، ژئوپلیتیک، ژئوکالچر.

۱۲۳

دو فصلنامه مطالعات  
قدرت نرم

احمد نادری  
از ژئوپلیتیک دولت محور، به ژئوکالچر تمدن محور؛ خاورمیانه عرصه نبرد تمدن‌ها

تحولات جاری در منطقه توجه تحلیلگران بسیاری را به خود جلب کرده است. در این خصوص دو دیدگاه اصلی مطرح شده: عده‌ای بهار عربی و دیگران بیداری اسلامی را پیشنهاد داده‌اند. این تحولات در تکوین نظم بین‌الملل نقش برجسته‌ای دارد و در مقاله حاضر با عطف توجه به نقش ایران و الگوهای ژئوکالچر در پی تحلیل آن هستیم.

## ۱. ملاحظات مفهومی و نظری

### ۱-۱. هارتلند

سرآغاز بحث‌های ژئوپلیتیک در ابتدای قرن بیستم، تئوری "هارتلند" است. مدل جهانی مکیندر در مورد ژئوپلیتیک، در یک سیر تکاملی سه مرحله‌ای ارائه شد (Mackinder, 194: 175-194) و پس از جنگ جهانی اول تکامل یافت و بصورت هشدار به معاهده صلح پاریس، مطرح گردید (Mackinder, 1919). این ایده در اواخر عمر مکیندر، طی مقاله‌ای با نام "دنیای مدور و فتح" اصلاح و ارائه شد (Mackinder, 1943). اساس ایده مکیندر بر وجود یک قاره جهانی است که وی آنرا جزیره جهانی می‌خواند. او قاره‌های اروپا، آسیا و آفریقا را یک جزیره جهانی می‌دانست، که این جزیره، هفت هشتم جمعیت جهان را در بر می‌گیرد. از نظر وی، کلید جزیره جهانی، ناحیه محور یا هارتلند است. او هارتلند را ناحیه وسیعی می‌دانست که از اقیانوس منجمد شمالی تا نزدیکی کناره‌های آبی این منطقه ادامه داشت. این ناحیه از غرب به رودخانه ولگا، از شرق به سیبری غربی، از شمال به اقیانوس منجمد شمالی، و از جنوب به ارتفاعات هیمالیا، ارتفاعات ایران و ارتفاعات مغولستان محدود شده و توسط هیچ قدرت دریایی تهدید نمی‌شود. ناحیه محوری، مناطقی را در بر می‌گرفت که در دسترس قدرتهای دریایی نبود و توسط دو منطقه هلالی (دو نیم دایره جغرافیایی) محاصره می‌شد: اول- هلال داخلی یا حاشیه‌ای که شامل سرزمینهایی است که پشت به خشکی اوراسیا و در کنار آب قرار دارند و قابل دسترسی قدرتهای دریایی هستند. (موقعیت ساحلی)؛ دوم- هلال خارجی یا جزیره‌ای که شامل جزایر بریتانیا، ژاپن و استرالیا است. مکیندر با تجدید نظر در نظریه خود در سال ۱۹۱۹، در تعریفی تازه از ناحیه محوری مورد نظر خود، آسیای مرکزی را مصداق این منطقه نامیده و آنرا "هارتلند" نامید. گستره هارتلند در نظریه جدید، از گستره ناحیه محوری بیشتر بود. این تجدید نظر، از ترس چیرگی آلمان بر هارتلند بود.

سومین و آخرین تحول نظریه مکیندر که حاصل شرایط سیاسی-نظامی بود، در سال ۱۹۴۳ ارائه شد. در نظریه نهایی وی، شاهد پیوستگی هارتلند و اقیانوس هستیم. وی به این نتیجه رسید که ترکیبی از نیروی زمینی و دریایی می‌تواند نقش یک قدرت مؤثر را بازی کند. این تجدید نظر گویای اتحاد کوتاه مدت روسیه، بریتانیا و ایالات متحده بود، که با اتصال هارتلند و سرزمین میان اقیانوسی (آتلانتیک شمالی) می‌توانستند خطر آلمان را دفع کنند. نظریه اخیر مکیندر که توسط متفکین (بریتانیا، روسیه و آمریکا) در جنگ دوم جهانی پیگیری شد، هنوز هم زیر بنای اصلی استراتژی "روابط ویژه" بریتانیا و ایالات متحده است. پس از جنگ جهانی اول، ژئوپلیتیک آلمانی که بیش از هر چیز از لحاظ نظری در افکار کارل ارنست هاوسهوفر تجلی یافته بود، تبدیل به برنامه‌ای عملی برای حزب نازی آلمان شده و مبنایی برای سیاست‌های توسعه ارضی هیتلر قرار گرفت. این ژئوپلیتیک، که نقطه گذار از ژئوپلیتیک انگلیسی مکیندر به چیزی که بعدها ژئوپلیتیک آمریکایی اسپایکمن نامیده شد، تلقی می‌شود، دنیا را در یک مدل سه قطبی خلاصه می‌کرد که با مرکزیت سه کشور آلمان در مرکز، آمریکا در غرب، و ژاپن در شرق مشخص می‌شد (Haushofer, 1937: 217).

#### ۱-۲. ریملند

با شکست آلمان در جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا خود را نیازمند به یک استراتژی جهانی می‌دید تا بتواند مدل جهانشمول خود را بر اساس آن بنا کند. از این رو، نظریات مکیندر، این بار از دیدگاه اسپایکمن بیان شد. اگرچه در دیدگاه مکیندر، نقطه مرکزی بحث، برتری یافتن یک قدرت خشکی در قرن بیستم است که خود نمایی می‌کند، اما وی در آخرین اثر خود در سال ۱۹۴۳، نسبت به بوجود آمدن یک قدرت دریایی، بدبینی کمتری نشان داد. این دیدگاه، سبب توجه "نیکولاس اسپایکمن" شد. او که در فضای سنت ژئوپلیتیک آمریکایی تنفس می‌کرد، از سوی میراث دار متفکران پیشین خود همچون "آلفرد تایر ماهان"، و از سوی دیگر، تحت تأثیر دیدگاه‌های مکیندر بود. ماهان که خود یک افسر دریایی بود، مسئولیت دانشگاه جنگ نیروی دریایی ایالات متحده را بر عهده داشت و در تئوری وی نیروی دریایی جایگاه مرکزی را داشت (بنگرید به: Ma-han, 1918) و معتقد بود کنترل دریاها اولین شرط لازم برای کسب قدرت جهانی است. اسپایکمن پس از جنگ جهانی دوم و بر پایه نظریات مکیندر، از یک قدرت برتر آمریکایی سخن به میان آورد که بتواند در مقابل هارتلند ایستاده و نیروی آنرا خنثی کند. او در مقام رد و یا پاسخ به تئوری مکیندر، مدعی شد که ناحیه اصلی در تئوری هارتلند،

منطقه هلال پیرامونی داخلی است. اسپایکمن این ناحیه را که از نظر وی مهم‌ترین منطقه است، "ریملند" نام نهاد و معتقد بود که کنترل آن می‌تواند نیروی هارتلند را خنثی کند. این اهمیت در قول مشهور وی مشهود است که: "هرکسی که ریملند را در کنترل داشته باشد، بر اوراسیا حکومت می‌کند؛ و هر کسی که بر اوراسیا حکومت کند، سرنوشت جهان را در دست خواهد داشت (Spykman, 1944: 43). در این تئوری، یک قدرت دریایی (ایالات متحده) در مقابل یک قدرت خشکی-قاره‌ای (شوروی) قرار دارد که توسط یک منطقه حاشیه‌ای (ریملند) که همان هلال درونی تئوری مکیندر بود، از یکدیگر جدا می‌شود. نظریه هارتلند- ریملند تبدیل به نقشه راه ایالات متحده در زمان جنگ سرد گردید و استراتژی‌های این قدرت دریایی، در مقابل رقیب کمونیست خود بر همین اساس طراحی گردید. از این‌رو، سیاست‌های خارجی ایالات متحده در زمان جنگ سرد، که بر اساس این مدل شکل گرفت، بر کنترل هارتلند از طریق ریملند استوار گشت و این نکته، اهمیت کشورهای واقع شده در حوزه ریملند، (که عمدتاً کشورهای مسلمان بودند) را نمایان کرد.

### ۱-۳. بالکان اوراسیایی

با فروافتادن دیوار برلین و فروپاشی شوروی و به پایان رسیدن نظم دو قطبی، گمان می‌رفت در نظم نوین جهانی که جورج بوش اول در سخنرانی خود (Kissinger, 1994: 5-804) مطرح کرد، تئوری ریملند که به عنوان اصلی‌ترین پایه سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد بود، اهمیت خود را از دست داده باشد؛ چرا که تصرف بر بخش وسیعی از هارتلند (که شامل سرزمین‌های استقلال یافته شوروی بود)، اینک از دست رقیب دیرینه در آمده بود. در این فضا که توسط استراتژیست‌هایی همچون فرانسیس فوکویاما "پایان تاریخ" نامیده شد (Fukuyama, 1992)، به نظر می‌رسید تئوری‌های ژئوپلیتیک اساساً با تحولات ژرفی روبرو خواهند شد. بر خلاف این تصورات، نظریات سنتی ژئوپلیتیک، توسط برژینسکی باز سازی شد تا نقشه راه ایالات متحده آمریکا در فضای "پایان تاریخ" باشد. برژینسکی، در فضای پسا کمونیستی با بازگشت به مکیندر و اسپایکمن، در جستجوی یافتن یک کلان استراتژی برای ایالات متحده، همچنان معتقد به کنترل اوراسیا و ریملند است.

در طرح نظری برژینسکی که در کتاب "صفحه شطرنج بزرگ" آمده است، از پنج بازیگر ژئواستراتژیک و پنج محور ژئوپلیتیکی در فضای پس از فروپاشی شوروی و دوران هژمونی آمریکایی نام برده می‌شود که در صفحه شطرنج اوراسیا فعالند. بازیگران

مورد توجه وی عبارتند از: فرانسه، آلمان، روسیه، چین و هند، و محورهای مورد تأکید وی نیز شامل ایران، ترکیه، آذربایجان، اوکراین و کره جنوبی می‌باشند (Brzezinski, 1997: 41). تأکید بیش از حد وی بر محدوده جغرافیایی محور ایران، ترکیه و آذربایجان و تا حدی اوکراین، که به تعبیر وی منطقه پاره پاره شده با نفرت، خشونت و درگیری و نا آرامی است، تأکیدی مجدد بر منطقه ریملند و نقش آن در معادلات جهانی است. مختصات منطقه محوری مورد نظر برژینسکی که آنرا بالکان اوراسیایی (Brzezinski, 1997: 123) می‌نامد در طرح صفحه شطرنج اوراسیا بدین شرح است: در شمال، از دریای شمال تا جنوب روسیه؛ در شرق، تا استان سین کیانگ در چین؛ در جنوب، تا اقیانوس هند؛ و از غرب، تا دریای مدیترانه و دریای احمر (Brzezinski, 1997: 52). در این منطقه بیش از ۴۰۰ میلیون نفر در قالب سیاسی ۲۵ دولت-ملت زندگی می‌کنند که از تنوع قومی و مذهبی بالایی برخوردار بوده و ویژگی آن‌ها عدم ثبات شدید آن‌هاست.

#### ۱-۴. برخورد تمدن‌ها

پس از پایان جنگ سرد، تئوری‌های متفاوتی برای توضیح نظم پسا کمونیستی جهان ارائه شد و یکی از مهم‌ترین آن‌ها، تئوری برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون است. وی با ارائه این تئوری سعی در ارائه یک کلان استراتژی برای اداره جهان توسط ایالات متحده و همچنین ارائه یک چارچوب نظری و پارادایم نوین، برای فهم جهان نوظهور و نظم نوین دارد و این کار را با نقد دو پارادایم مشهور در روابط بین الملل، در فضای قبل و بعد از جنگ سرد انجام می‌دهد، یعنی نقد لیبرالیسم و رئالیسم.

#### الف. نقد لیبرالیسم

نقد وی از لیبرالیسم، مبتنی بر تئوری‌های مشهور فرهنگی در انسان‌شناسی، نظیر نسبیت‌گرایی فرهنگی است که معتقد به تفاوت فرهنگها، در مقابل جهان شمولی آن‌هاست. این تئوری در گفتمان روابط بین الملل، به تئوری سازه‌انگاری شهرت دارد که در آن، عناصر فرهنگی مؤلفه‌های قدرت محسوب می‌شوند (Holtz & von Dahlen, 2010: 117-147). نقد هانتینگتون به لیبرالیسم قبل از هر چیز به اثر فوکویاما و مشرب هگلی آن بر می‌گردد، که از آن به عنوان نوعی مارکسیسم نام می‌برد (Huntington, 1997). فوکویاما و برخی از نظریه پردازان لیبرال حقوق بشر، معتقدند که حقوق بشر، لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد، در فضای نظم پسا شوروی، تبدیل به تنها آلترناتیو ایدئولوژیک گشته و تنها امکان برای ملت‌ها محسوب می‌شود. فوکویاما با پیروی از

نظریه پردازان مکتب فایده انگاری در اقتصاد، معتقد به غلبه عقلانیت در پیگیری علائق و موضوعات مادی است که این موضوع، خود منجر به انتخاب عقلانی لیبرال دموکراسی غربی و آزادی دین، آزادی بیان و سرانجام آزادی رسانه‌ها می‌شود (Fukuyama, 1989: 16-3). اما هانتینگتون در پاسخ به این ادعا، با اتخاذ رویکرد مبتنی بر نسبیت فرهنگی، معتقد است که این موضوعات، موضوعاتی جهانی نیست و در فضای واقعی نیز آنچه فوکویاما مدعی آن است، اتفاق نمی‌افتد (Huntington, 1996: 21-22). وی در عوض، نقش هویت‌های فرهنگی را در صحنه سیاسی و رفتار مردم کشورها پر رنگ می‌کند و تأکید می‌کند که این سیاست‌های هویتی لزوماً ریشه در عقلانیت نداشته و از انتخابی عقلانی نشأت نمی‌گیرند.

### ب. نقد رئالیسم

اما نقد هانتینگتون به مکتب رئالیستی روابط بین الملل، به مفاهیم "تکیه بر دولت داشتن" و همچنین مفاهیمی مثل "قدرت" و "منافع" برمی‌گردد. رئالیستها معتقدند دولت‌ها اصلی ترین و مهم ترین بازیگران روابط بین الملل هستند که بایستی آن‌ها را به عنوان تنها واحد عملگر در این عرصه دید (Viotti & Kauppi, 1999: 6-10 همچنین بنگرید به-Dad 85-80: 2009, dow). اما بر خلاف آن‌ها، هانتینگتون معتقد است در جهان جدید، مفاهیم خرد تر از سطح ملی همچون قومیتها، و همچنین مفاهیم فراملی و وفاداری به این نوع مفاهیم؛ جای دولت بودگی رئالیستی را پر کرده است (Huntington, 1996: 35-30). همچنین در حوزه قدرت و علائق، رئالیست‌های معتقدند عملکرد دولت‌ها در سیاست بین الملل به منافع ملی و برآورد قدرت و مفهوم توازن قدرت بر می‌گردد (Weber, 2001: 16). هانتینگتون بر خلاف این عقیده، معتقد به تأثیر هویت‌های فرهنگی بر سیاست است (Huntington, 1996: 21). در واقع او معتقد به سیاست هویتی است، نه سیاست منافع. او پس از نقد دو تئوری رایج در روابط بین الملل، برای پایه گذاری تئوری خود، و در تشریح درجه‌های تعلق هویتی، از سطوح خرد همچون ایدئولوژی، قومیت و دولت‌های ملی عبور کرده و به سراغ بالاترین سطح هویتی می‌رود که یک فرد ممکن است خود را با آن بشناسد و این سطح همان تمدن است.

هانتینگتون در توضیح انواع تمدن‌ها و نحوه نبرد آن‌ها، تمدن‌های مسلط عرصه جهانی را به ۸ گروه تقسیم می‌کند: تمدن‌های غرب، اسلامی، آمریکای لاتین، ارتدوکس (روسیه)، آفریقا، هندو، ژاپن، و چین. از نظر وی، همه این تمدن‌ها دارای جمعیت مشخص و تاریخ خاص هستند و آنقدر قوی هستند که بتوانند فرهنگشان را در درگیری‌های ژئوپلیتیک

وارد کنند. اگر چه وی انواع مختلف نزاع را در دنیای امروز به رسمیت می‌شناسد، اما معتقد است نزاع‌های میان تمدنی خطرناکترین نوع هستند و در دنیای جدید گریزی از آن نیست (Huntington, 1996: 30-35). هانتینگتون همچنین سه بازیگر اصلی را این‌گونه متمایز می‌کند: غرب، اسلام و چین. او از مشاهده همکاری ایران و چین ناخرسند است و از آن با عنوان ارتباط اسلامی-کنفوسیوسی نام می‌برد و معتقد است تمدن غربی بایستی جلوی بسط نظامی‌گری و قدرت اقتصادی دولت‌های مسلمان و کنفوسیوس را بگیرد (Huntington, 1996: 312-313). البته وی تمدن اسلام را خطرناکترین تمدن در نزاع با تمدن غرب می‌داند، چرا که به اعتقاد وی اسلام تمدنی است که مدعی ارزش‌های جهان شمول است و مردم آن بر سیادت و برتری فرهنگ خود تأکید دارند. لذا از دید وی بیشترین احتمال برخورد، در بین تمدن‌های اسلام و غرب است (Huntington, 1996: 257-259).

## ۲. تحلیل وضعیت جهان اسلام

دنیای اسلام از لحاظ جغرافیایی در ریملند واقع شده است و نبرد تمدن‌ها میان دو تمدن اصلی غرب و اسلام، در ریملند اتفاق می‌افتد اما این ریملند از لحاظ هویتی موجودیتی یکدست نیست. با توجه به جایگاه راهبردی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی می‌توان الگوهای زیر را به بحث گذارد:

### ۱-۲. ریملند شیعی و نقش جمهوری اسلامی ایران در تمدن اسلامی

انقلاب اسلامی در کشوری رخ داد که با توجه به نقشه ژئوپلیتیکی دنیای اسلام، در قلب ریملند و در قلب دنیای اسلام واقع شده است و این مسئله در کنار هویت و ماهیت انقلاب اسلامی، ایران را مستعد بازیگری در این منطقه نموده است. در واقع، دنیای شیعه در مرکز دنیای اسلام واقع شده و هارتلندی برای ریملند اسلامی محسوب می‌شود که این هارتلند، از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است. پدیده شیعه، علاوه بر اینکه از لحاظ جغرافیایی در مرکزیت دنیای اسلام است، از لحاظ استراتژیک و ژئوپلیتیک نیز از موقعیتی استثنایی برخوردار است. لذا، بیراه نخواهد بود اگر این منطقه را ریملند شیعی بنامیم. جایی که در کنترل سیاست‌های شیعی بوده و به مثابه قلب تپنده‌ای برای جهان اسلام در نظر گرفته می‌شود. ریملند شیعی، بخش وسیعی از دنیای اسلام را در بر می‌گیرد و از زمان دولت بوش دوم به این سو، در طرح‌های آمریکایی به عنوان "خاورمیانه بزرگ" از آن یاد می‌شود (Bromley, 2007: 75-97). عامل اصلی و موتور محرکه و قلب این

منطقه، چه از نظر جغرافیایی و چه از لحاظ مفهومی و ژئوپلیتیک، مناطق تحت تسلط جمعیت‌های شیعی است. در توصیف این مناطق، پیش از این نظریاتی چون "هلال شیعی" مطرح گردیده بود (Black, 2007). این نظریه که در سال ۲۰۰۴ توسط عبدالله، پادشاه اردن مطرح گردید، شامل جمعیت‌های شیعی از مدیترانه تا عراق و ایران است، اما در تحلیل نگارنده، ریملند شیعی مفهومی فراتر از این حوزه را در بر می‌گیرد. مفهومی که کشورهای آسیای میانه و قفقاز، افغانستان، پاکستان و بخشی از هند را نیز در بر می‌گیرد. از زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران تاکنون، شیعه به عنوان عاملی تأثیرگذار در حیطه‌های داخلی و خارجی کشورهای منطقه مطرح بوده است. به استثنای ایران، سوریه و تاحدی عراق پس از صدام، شیعیان در این کشورها (که اکثریت آنان عرب می‌باشند)، در اقلیت محسوسی از لحاظ سهمیم بودن در عرصه قدرت سیاسی - حکومتی قرار دارند. این شیعیان در همیشه تاریخ در محرومیت شدید قرار داشته‌اند و میزان سرکوب این اقلیت توسط اکثریت‌های سنی تا حدی بوده است که آنان را "مسلمانان فراموش شده" (Fuller and Francke, 1999) می‌نامیدند. تأثیر انقلاب اسلامی ایران در ساختن یک حکومت شیعی مبتنی بر تئوری مذهبی، در سیاسی شدن جمعیت شیعیان و اصطلاحاً آنچه بیداری شیعی و "احیای شیعی" (Nasr, 2006) نامیده می‌شود، بر جمعیت‌های شیعی منطقه؛ آنان را به عنوان یک بازیگر داخلی در درون حکومت‌ها مطرح نمود. خود آگاهی شیعیان در عرصه اجتماعی - سیاسی درون کشورهای عرب و در ارتباط با مطالبه حقوق اجتماعی و دستیابی به منابع منزلت، اقتدار و ثروت، به مرور زمان حاکمان سنی را مجبور به پذیرش حقوق شیعیان و نقش آنان در عرصه‌های داخلی کرده است.

پس از انقلاب ایران و تشکیل دولت شیعی، پروسه هویت یابی شیعیان در منطقه آغاز شد. این شیعیان که تا آن زمان مورد ستم حاکمان سنی قرار داشتند، احساس کردند که از این به بعد، پشتیبانی محکم برای آنان وجود خواهد داشت و لذا، با استفاده از این موقعیت، علاوه بر احساس همدلی با انقلاب ایران، سعی در نزدیکی به جمهوری اسلامی نمودند. این شیعیان در برخی از کشورها از اکثریت جمعیتی برخوردار بودند (عراق، بحرین، لبنان و آذربایجان) و در برخی از آنان در اقلیت قرار داشتند، اما اقلیتی که می‌توانست سهمی تأثیرگذار در امور سیاسی و اجتماعی داشته باشد. جمهوری اسلامی نیز با درک این مطلب و با استفاده از عقلانیت دولتی خود، به گسترش حوزه نفوذ خود در این شیعیان پرداخت. جمعیت‌های شیعی بر مبنای نزدیکی جغرافیایی با ایران را می‌توان در دو حلقه شیعیان اطراف حوزه مرکز و شیعیان پیرامون تعریف نمود. شیعیان حوزه



مرکز و نسبت جمعیتی آنان عبارتند از: عربستان سعودی، بین ۱۰ تا ۱۵ درصد (Mid-  
 1: 2005, dle East Report)؛ عراق، بیش از ۶۰ درصد (نادری، ۱۳۸۰: ۱۳۹)؛ بحرین،  
 بین ۷۰ تا ۷۵ درصد (Fuller and Francke, 1999: 120)؛ کویت، ۴۰ تا ۵۰ درصد؛  
 امارات، بین ۱۶ تا ۲۰ درصد؛ عمان ۲۳ درصد؛ پاکستان، ۱۰ تا ۲۵ درصد؛ (Naderi,  
 53: 2012a) قطر ۲۰ درصد (توآل، ۱۳۸۰: ۱۲۹)؛ افغانستان، ۳۰ تا ۳۳ درصد (بختیاری،  
 ۱۳۸۵: ۲۰)، آذربایجان، ۷۵ درصد (توآل، ۱۳۸۰: ۴۵). شیعیان حوزه پیرامونی و ترکیب  
 جمعیتی آنان عبارتست از: لبنان، ۴۰ درصد (Rosiny, 2010: 222)، سوریه ۱۷ درصد  
 (عزتی، ۱۳۸۸: ۱۶۷)؛ ترکیه ۲۵ درصد (توآل ۱۳۹۰: ۶۳)؛ یمن ۴۰ درصد؛ هند ۳ درصد  
 (Naderi, 2012b: 10-11). ویژگی‌های کلی شیعیان در اغلب کشورهای مذکور (اعم از  
 مرکز و پیرامون) را می‌توان این‌گونه بر شمرد: محرومیت از حقوق اولیه؛ قرار داشتن در  
 معرض تبعیض‌های آشکار و پنهان در زمینه حقوق اولیه و حقوق اجتماعی-مدنی؛ عدم  
 مشارکت فعال و چشمگیر در قدرت سیاسی و مناصب اجرایی حکومتی؛ نگاه مبتنی بر  
 شک و سوء ظن به آنان از سوی حکومت‌ها؛ تحت فشار بودن و ممانعت از ابراز آزادانه  
 عقاید و اجرای مناسک مذهبی. همه این موارد، ریشه در امر اعتقادی داشته و آنرا بایستی  
 در دوگانگی تشیع/تسنن بازشناخت. داستانی که تاریخی به درازای تاریخ اسلام داشته و  
 به امور سیاسی و اعتقادی در صدر اسلام باز می‌گردد. این اختلافات در طول زمان و با  
 روی کار آمدن حاکمان سنی مذهب، و بازتولید سلطه آنان بر شیعیان، باعث گردیده تا  
 شیعیان به مثابه طبقه‌ای فرودست (نادری، ۱۳۸۷: ۱۳۵) تلقی گردیده و نابرابری اجتماعی  
 درون حاکمیت‌ها و همچنین در گستره سیاسی و منطقه‌ای افزایش یابد.

جمهوری اسلامی ایران توانسته است با استفاده از موقعیت اجتماعی و سیاسی این  
 شیعیان در جوامع خود (که عمدتاً موقعیت‌های پایین دستی و تحت سیطره و به منزله  
 شهروندان درجه دوم بوده است)، و همچنین احساس همدلی آنان با ایران به عنوان کانون  
 شیعیان جهان، به گسترش حوزه نفوذ خود در منطقه اقدام کند. بطوری که امروزه آنچه‌چنان  
 سرنوشت ایران با این شیعیان گره خورده است، که هر اقدامی در مرکز، اثر مستقیم بر  
 آنان می‌گذارد.

## ۲-۲. بیداری اسلامی، و تغییر ژئوپلیتیک منطقه

سه رویداد بزرگ در ابتدای قرن بیست و یکم، ژئوپلیتیک منطقه را با تغییرات بسیار  
 زیادی مواجه کرده، و نقش ایران را در معادلات این منطقه بسیار پر رنگ کرده و دورنمای  
 ژئوپلیتیک منطقه و همچنین ژئوپلیتیک دنیای اسلام و ژئوپلیتیک شیعه را بسیار ابرازیه

نموده است. بطوری که می‌توان ادعا کرد که توازن قدرت در این منطقه در حال چرخش به سمت ایران است. این سه رویداد عبارتند از:

### الف. سقوط صدام

سقوط صدام و دولت بعثی عراق در سال ۲۰۰۳، فرصتی برای نیروهای شیعه فراهم آورد تا با درگیر شدن در مسائل مختلف در حوزه سیاسی و اجتماعی و حکومتی عراق، نقش خود را در آینده عراق تثبیت کنند. با این اتفاق، شیعیانی که در گذشته این کشور همیشه توسط عثمانی‌ها، بریتانیایی‌ها و سپس توسط رژیم‌های دیکتاتوری حاکم در عراق سرکوب شده بودند، به نیروی سیاسی جدید و قدرتمندی تبدیل شدند. ظهور چشمگیر شیعیان عراق در عرصه اجتماعی-سیاسی، و تبدیل آنان از قربانیان خشونت و سرکوب، به نیرویی که قادر به در دست گرفتن قدرت در یکی از کشورهای استراتژیک منطقه است، توازن قدرت را در منطقه‌ای که عمدتاً تحت سیطره سنی‌هاست، به نفع نیروهای شیعی در هم ریخت.

### ب. جنگ سی و سه روزه

جنگ ۳۳ روزه حزب الله لبنان و اسرائیل در تابستان ۲۰۰۶، یکی دیگر از مواردی بود که در ترسیم ژئوپلیتیک جدید منطقه و همچنین ژئوپلیتیک شیعه بسیار مؤثر بود. این جنگ که در گفتمان سیاسی اسرائیل به "جنگ دوم لبنان"، و از سوی حزب الله به "وعد الصادق" شهرت یافت. اهمیت این جنگ در دیدگاه شیعیان از این منظر بود که یک سازمان چریکی توانست با یکی از پیشرفته‌ترین ارتش‌های جهان مبارزه کند و ۳۳ روز در مقابل آن مقاومت کند. کاری که هیچ کدام از ارتش‌های عربی در طول جنگ‌های متعدد خود با اسرائیل نتوانستند آنرا انجام دهند. حدود هزار کشته، سه هزار زخمی، و ویرانی‌های زیاد در منطقه حومه جنوبی بیروت و منطقه بقاع از جمله خساراتی بود که بر شیعیان لبنان وارد شد. در طول این جنگ، اسرائیلی‌ها بیش از ۴ میلیون بمب خوشه‌ای بر سر لبنان ریختند (Echorouk magazine, 5/6/2008). نکته جالب دیگر در مورد این جنگ، ممانعت رزمندگان حزب الله از پیشروی زمینی ارتش اسرائیل در خاک لبنان بود. حزب الله با شیوه جنگ‌های نامتقارن، به مقابله با اسرائیل پرداخت. یکی از نتایج این نوع از جنگ، صحنه‌ای بود که به "جهنم تانک‌ها" در منطقه جنوبی وادی الحجر در ۲۰۰۶/۸/۱۲ معروف شد. در این نبرد، بیش از ۳۹ تانک و بولدوزر اسرائیلی نابود شد و بیش از ۲۰ افسر و سرباز اسرائیلی کشته شده و بیش از ۱۲۰ سرباز زخمی شدند (Olwah, 2007).

اگر چه کاندولیزا رایس، وزیر خارجه وقت ایالات متحده، جنگ حزب الله و اسرائیل را "درد زایمان تولد خاورمیانه جدید" خواند (Karon, 2006)، اما پیروزی حزب الله، این طرح را ناکام گذاشت و عملاً خاورمیانه جدیدی متولد نشد. این جنگ، توازن قدرت در لبنان را به نفع حزب الله، و در خاورمیانه به نفع ایران و محور مقاومت (سوریه، ایران، حزب الله، حماس و جهاد اسلامی) تغییر داد و پدیده‌ای به نام ژئوپلیتیک مقاومت را در ادبیات سیاسی منطقه ریملند وارد کرد.

### ج. انقلاب در کشورهای عربی

سرآغاز به هم ریختن نظم قدیمی در ریملند، که طی آن چهار دیکتاتور طرفدار غرب و مخالف با ایران سقوط کرد؛ خودسوزی جوانی تونس در دسامبر ۲۰۱۰ بود، که در پی آن مردم تونس به خیابانها ریخته و اعتراضات خود را بر علیه دیکتاتور حاکم شروع کردند (Hounshell, 2011: 4). پس از موفقیت انقلاب در تونس، موجی از ناآرامی‌ها در جهان اسلام آغاز شد و مردم کشورهای هم‌چون الجزایر، اردن، مصر، بحرین و یمن، با تعیین روزی به نام روز خشم، که معمولاً روز جمعه بود، و با اتمام نماز جمعه، به خیابان‌ها آمده و با برپایی تظاهرات و شعارهای اسلامی همچون الله اکبر، خواهان انجام اصلاحات یا سرنگونی حاکمان خود شدند. در همین اثنا، در عرض چند هفته میلیون‌ها نفر در خیابان‌های مصر حاضر شدند و حسنی مبارک پس از ۳۰ سال حکومت، در تاریخ ۱۱ فوریه ۲۰۱۱، پس از ۱۸ روز اعتراض و آشوب در مصر، قدرت را تسلیم کرد و حامی دیرینه وی یعنی آمریکا نیز کمکی به او نکرد. این شورشها در لیبی به جنگ وسیع داخلی منجر شد که با مداخله نیروهای ناتو و بمباران زیرساخت‌های حیاتی این کشور توسط نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی ادامه یافت و به سرنگونی دولت قذافی، پس از بیش از چهار دهه انجامید. در یمن و بحرین نیز شورش‌های مردمی در نتیجه انقلاب‌های عربی بوجود آمد و پلیس در این دو کشور به زد و خورد با شورشیان پرداخت که در طی این زد و خورد‌ها، افراد بسیاری کشته و زخمی شدند. در بحرین، با ورود ارتش سعودی به این کشور و کشتار بسیاری از مردم، خاندان آل خلیفه سعی در سرکوب شورش نمودند و این انقلاب با گذشت بیش از یکسال از آن، همچنان ادامه دارد. اما در یمن، از آنجا که سه گروه مختلف بطور همزمان درگیر در شورش بودند، شورش‌ها دامنه وسیع‌تر و بسیار خشنی به خود گرفت. شیعیان شمال که از سال ۲۰۰۴ به این سو درگیر شش جنگ خونین با حکومت مرکزی بودند، از سویی؛ جنوبی‌ها از سوی دیگر؛ و خاندان قبیله حاشد و الاحمر که در گذشته همپیمان علی عبدالله صالح بوده و اکنون در مقابل وی ایستاده بودند،

توانستند او را وادار به کناره گیری از قدرت نمایند. اگر چه کنار رفتن علی عبدالله صالح را صرفاً نمی‌توان اتفاقی انقلابی در یمن دانست (چرا که ساختارهای سابق همچنان حفظ شده و عربستان سعودی با همکاری آمریکایی‌ها توانستند با روی کار آوردن "عبد ربه منصور هادی" بصورت کوتاه مدت راه حلی برای فرونشاندن بحران باز یابند)، اما وضعیت اجتماعی مردم یمن که به استبداد داخلی و دخالت‌های خارجی اعتراض دارند، وضعیتی آماده انفجار است. دامنه این اعتراضات به شیعیان عربستان سعودی نیز رسید و آنان نیز در اعتراض به محدودیتهایی که دولت برای آنان تعیین کرده، دست به اعتراض زدند. آزادی زندانیان سیاسی و درخواست اصلاحات سیاسی یکی از مهم‌ترین شعارهای شیعیان در این تظاهرات بود که هنوز نیز در جریان است.

### ۳. سناریوهای مربوط به "میدان نبرد تمدنی"

مسئله مهم در این انقلاب‌ها، موضع ایران به عنوان پایگاه شیعیان منطقه، و همچنین حمایتگر اصلی جنبش‌های اسلام‌گرا در سه دهه اخیر است. حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی، این انقلاب‌ها را "بیداری اسلامی" خواند (خامنه‌ای، ۱۳۹۰) و با تأکید بر اسلامی بودن این حرکت‌ها، به بررسی شباهت حرکت‌های ضد دیکتاتوری در جهان عرب، با حرکت انقلابی مردم ایران در سال ۱۹۷۹ پرداخته و این انقلاب‌ها را الهام گرفته از انقلاب ایران نامید. این مقایسه باعث موضع‌گیری‌هایی در سوی غربی معادلات منطقه شد. بخصوص، برخی از سران کشورهای عربی که در آن‌ها شورش‌ها واقع شده بود، با متهم کردن ایران به دخالت در این شورش‌ها، سعی نمودند این انقلاب‌ها را توطئه‌ای خارجی از سوی ایران جلوه دهند. اما مسئله اصلی‌تر در این میان، نزاع میان عربستان سعودی و ایران بود. آنچنان که برخی از تحلیل‌گران نوشته‌اند، ریاض، در طول دهه‌های اخیر، رهبری مصر را خاکریز کلیدی اهل تسنن بر سر راه گسترش نفوذ ایران می‌دید. بخشی از این دیوار سال ۲۰۰۳ با حمله آمریکا به عراق و سرنگونی صدام فرو ریخته بود. در نتیجه، از دست دادن مبارک بدین معناست که سعودی‌ها هم‌اکنون خود را آخرین غول سنی باقی مانده در منطقه می‌بینند (Spindle and Coker, 2011).

### ۳-۱. سناریوی "ایران به مثابه قدرت مسلط منطقه‌ای"

با از میان رفتن دو سد سنی در برابر نفوذ ایران، یعنی صدام حسین و حسنی مبارک، ایران اکنون بیش از هر زمان دیگری فرصت یافته است بدون دغدغه‌های قبل، به بسط حوزه نفوذ خود در منطقه بپردازد. اولین نمود نمادین این مسئله، تردد ناوهای ایرانی

پس از ۳۰ سال از کانال سوئز، در فوریه ۲۰۱۱ بود. این دو ناو که به مقصد بندر لاذقیه در سوریه در حرکت بودند، پس از عبور از این کانال، به مقصد رسیده و موجب نگرانی عمیق رژیم صهیونیستی شدند. ایران در سال‌های اخیر ارتباطات خوبی با جنبش‌های سنی منطقه از جمله حماس، جهاد اسلامی و اخوان المسلمین داشته است و پس از سرنگونی حکومت مبارک، هیأت‌های متعددی از مصریان به دیدار مقامات عالی ایران آمده‌اند. از این منظر، محورهای راهبردی این سناریو عبارتند از:

### الف. سوریه: نقطه هدف

از آنجا که در پی این انقلاب‌ها، محور سنتی ریاض- قاهره - واشنگتن در منطقه به شدت تضعیف شده بود، آنان برای جبران شکست خود در منطقه، بر یکی از کلیدی‌ترین نقاط محور مخالف، یعنی سوریه برنامه ریزی نمودند. سوریه که متحد کلیدی ایران در سه دهه اخیر بوده و از زمان ریاست جمهوری حافظ اسد تاکنون، همچنان بر این اتحاد تأکیدی ویژه داشته است، یکی از نقاطی بود که می‌توانست با سقوطش، برنامه سیاست‌های شیعی-اسلامی ایران برای کسب نمایندگی تمدن اسلامی تضعیف شود. سوریه که از زمان اشغال فلسطین توسط دولت نامشروع اسرائیل، تاکنون در کنار مقاومت مردم فلسطین مانده و با وجود تلاش‌های زیاد دیکتاتورهای عربی و همچنین کشورهای غربی، از این مواضع عقب نشینی نکرده و طرح جبهه ایران ستیزی و ایران هراسی اعراب را تاکنون ناکام گذاشته است؛ کشوری بود که بسیار دیر تر از همه کشورهای دیگر، به آشوب کشیده شد و این به دو دلیل بود: اول، اینکه انقلاب‌های عربی، اساساً نوعی انقلاب هویتی محسوب می‌شود که در پاسخ به بحران‌های چند دهه اخیر جهان عرب بوقوع پیوسته و در پی پاسخ به این بحران می‌باشند- و یکی از پایه‌های اساسی بحران هویت و مشروعیت رژیم‌های محافظه کار عرب، مسئله اسرائیل بوده است-، (نادری، ۱۳۸۹) از این‌رو، از آنجا که سوریه پای هیچ پیمانی که به آرمان‌های فلسطین خیانت کند را امضا ننموده است و با پشتیبانی محور مقاومت حزب الله- ایران- حماس وفاداری خود را ثابت نموده است؛ در زمانی که کشورهای عربی رو به آشوب آوردند، این کشور کشوری آرام محسوب می‌شد و دلیل آن همین امر بود. دومین دلیل، به سردرگمی محور تمدن غرب به رهبری آمریکا در قبال حرکت‌های اخیر مردمی در کشورهای اسلامی برمی‌گردد. آمریکایی‌ها از سویی، متحدان تمام عیار دیکتاتورهای عربی بوده و از سویی، شعارهای دموکراتیک و برابری طلبانه و آزادی خواهانه و حقوق بشری سر می‌دهند و این دو امر، در تناقضی آشکار، سبب شد تا آمریکایی‌ها نتوانند رفتار درستی

در قبال حرکت‌های مردمی داشته باشند. از این‌رو، آنان پس از آنکه نتوانستند انقلاب‌ها را کنترل کنند، دو استراتژی را در قبال منطقه در پیش گرفتند: پشتیبانی کجدار و مریز از خواسته‌های مردمی (که بیشتر در قالب مصاحبه‌ها و بیانیه‌های دولتمردان آمریکایی بود)؛ و سعی در ایجاد شورش در سوریه، و سرنگونی بشار اسد به عنوان نقطه استراتژیک پیوند ژئوپلیتیک مقاومت، یعنی محور ایران-سوریه-حزب الله-حماس، و اخیراً اخوان المسلمین مصر.

### ب. ترکیه: رقیبی تازه وارد

از آنجا که سیستم سیاسی عربستان سعودی بسیار بسته و مبتنی بر دیکتاتوری است، و همچنین این کشور از وجود حاکمانی بسیار پیر و فرسوده رنج می‌برد که یکی پس از دیگری در حال مرگ هستند، آخرین بازمانده غول‌های سنی منطقه دیر یا زود از هم خواهد پاشید، و این فروپاشی، مساوی است با سردمداری بی‌چون و چرای ایران در جهان اسلام و این مسئله، یعنی بدست آوردن نمایندگی تمدن اسلامی در نبرد تمدن‌ها. لذا تمدن غرب برای اینکه ایران نتواند از نبرد درون تمدنی خلاص شده و بدون دردسرهای درونی به نزاع بین تمدنی بپردازد، رقیبی جدی را همزمان با شروع انقلاب‌های بیداری به صحنه پیکار درون تمدنی آورده است، و آن رقیب، کسی نیست جز ترکیه.

ترکیه که خود را میراث‌دار امپراطوری عظیم عثمانی می‌داند، در رویای بازگشت به حاکمیت بی‌چون و چرا بر قلمروی جهان اسلام است و در این راه، هیچ ابایی از وارد شدن در درگیری‌های منطقه‌ای ندارد. بیشترین نمود این تمایلات جاه طلبانه را در بحران سوریه و نقش آفرینی ترکیه در حمایت و پشتیبانی تمام عیار از معارضان سوری می‌توان دید. صرف نظر از میزان موفقیت ترکیه در این همراهی، ترکیه را نمی‌توان رقیبی جدی برای ایران در نبرد درون تمدنی به حساب آورد. دلیل آن نیز به محدودیت‌های ساختاری در حوزه سیاسی این کشور، و همچنین ترکیب قومی و مذهبی آن بر می‌گردد. اگرچه با حاکمیت حزب عدالت و توسعه و اسلام‌گرایان به اصطلاح معتدل در این کشور، فعلاً دنباله روی از سیاست‌های آمریکا در منطقه سرلوحه کار ترکیه قرار گرفته است، اما گرایش‌های دیگری نیز در ترکیه وجود دارد که بسیار نیرومند است و سبب بوجود آمدن محدودیت‌های ساختاری جدی در عرصه سیاست داخلی آن شده و دیر یا زود ترکیه را درگیر نزاع قدرت داخلی خواهد کرد.

### ۲-۳. سناریوی "شکل‌گیری محور تمدنی ضد غرب"

هانتینگتون سه تمدن عمده را در حوزه نبرد تمدنی مطرح می‌کند: غرب، اسلام و چین. نکته‌ای که وی از آن غفلت می‌کند، اهمیت تمدن ارتودوکس یا تمدن روس است. شاید سرمستی فروپاشی رقیب دیرینه آمریکا در زمان طرح این نظریه، بیش از آن بوده است که وی اهمیت تمدنی همچون روسیه را به خاطر بسپارد و آنرا در کنار تمدن چین، در خط مقدم اهمیت نبرد تمدنی قرار دهد. دو کشور چین و روسیه که هر کدام نماینده یک تمدن بزرگ در جنگ تمدن‌ها هستند، در سال‌های اخیر توانسته‌اند از سویی با وارد شدن در بازی‌های ژئوپلیتیکی و منطقه‌ای، و همچنین با سعی در گسترش حوزه نفوذ خود در آسیا و خاورمیانه، و از سوی دیگر با همکاری‌های تنگاتنگ با کشورهای هم‌چون ایران و پاکستان، سیاست‌های منطقه‌ای را در راستای مخالفت با منافع تمدن غرب و بخصوص آمریکا رقم زده و دورنمای منطقه و حتی جهان را، شرقی و چند تمدنی کنند. حمایت قاطع چین و روسیه (و بخصوص روسیه) از سوریه در بحران اخیر، نشان از این مسئله دارد که روسیه بر سر منافع ژئوپلیتیک خود در منطقه بهیچ وجه سازش پذیر نیست و این مسئله، تمدن غرب را با مشکلات جدی مواجه ساخته است. آنچه امروزه از درگیر نمودن هویت‌های تمدنی در پهنه‌های ژئوپلیتیکی می‌توان دید، این است که زمان یکه تازی تمدن غرب به پایان رسیده است و سه تمدن شرقی در رویکردی هماهنگ و با وحدت جبهه زیاد، به مصاف با تمدن غرب آمده‌اند. این سه تمدن (اسلامی با نمایندگی ایران، ارتودوکس با نمایندگی روسیه، و کنفوسیوس با نمایندگی چین) اکنون رقبای جدی تمدن غرب با محوریت آمریکا هستند و تمدن غرب در جبهه‌های جداگانه در حال مبارزه با این سه تمدن، و درصدد جلوگیری از گسترش عمق استراتژیک و حوزه‌های نفوذ آنان است.

## نتیجه گیری

گذار از ژئوپلیتیک دولت محور به ژئوکالچر تمدن محور در قرن بیست و یکم، امری است که بیش از پیش واقعیت روابط بین الملل را در دنیای امروز به تصویر می کشد. نظریات ژئوپلیتیک سنتی همچون هارتلند و ریملند را می توان در یک سیر تکاملی، ریشه ژئوکالچر امروز دانست و این امر، در یک خط سیر ژئوپلیتیک-ژئوکالچر؛ از مکیندر تا هانتینگتون و برژینسکی امتداد می یابد. دنیای اسلام از لحاظ موقعیت جغرافیایی بر روی ریملند واقع شده است و علاوه بر دارا بودن موقعیت استراتژیک و مالکیت معادن و منابع غنی نفت و گاز و در نتیجه ثروت فراوان، مورد طمع قدرت های جهانی است. در قلب این ریملند، پدیده شیعه به رهبری دولت-ملت شیعی ایران قرار دارد که در یک نزاع درون تمدنی سه دهه ای با نمایندگان و مدعیان سنی نظیر عراق، مصر و عربستان سعودی توانسته است تاکنون عرصه را به گونه ای رقم زند که شاهد فروپاشی دو قدرت عراق و مصر باشد و هم اکنون نزاع درون تمدنی میان دو قطب شیعه-سنی به نمایندگی ایران و عربستان سعودی در جریان است که با وقوع رویدادهای بیداری اسلامی، توازن قدرت به نحو چشمگیری به سوی ایران چرخش یافته است و در آینده نزدیک، و با فروپاشی عربستان سعودی (که دارای مشکلات متعدد در ساختار سیاسی و اجتماعی خود است)، سومین مانع نیز از سر راه ایران برداشته خواهد شد. لذا هم اکنون می توان ایران را نماینده تمدن اسلامی در جنگ تمدن ها فرض کرد.

آنچه امروز شاهد آن هستیم، یک جنگ تمدنی تمام عیار است و سه تمدن شرقی اسلام، ارتودوکس و کنفوسیوس؛ با محوریت سه دولت ایران، روسیه و چین در عرصه نبرد تمدنی با تمدن غربی درگیرند. پهنه این نبرد، دنیای اسلام و ریملند است و هم اکنون سوریه میدان اصلی کنش این چهار تمدن است. با توجه به ضعف بیش از پیش تمدن غرب در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و نظامی، و با گسترش روزافزون تمدن های شرقی، آنچه هم اکنون در سوریه می گذرد را می توان آخرین تلاش های تمدن غرب برای حفظ وضعیت سابق، و مقاومت تمدن های شرقی در قبال خواسته تمدن غرب؛ در عرصه نبرد تمدن ها دانست. از این رو، درگیری های خونین در سوریه، بازتابی از جنگ تمدن ها و تغییر وضعیت ژئوپلیتیکی منطقه و تولد نظمی نوین در صحنه بین الملل است.



## منابع

## فارسی:

- بختیاری، محمد عزیز (۱۳۸۵)، *شیعیان افغانستان*. قم: شیعه شناسی.
- توآل، فرانسوا (۱۳۸۰)، *ژئوپلیتیک شیعه*. حسن صدوق ونینی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- خامنه‌ای، آیت الله العظمی سید علی (۱۳۹۰)، *بیانات در حرم مطهر رضوی*. اول فروردین ۱۳۹۰، دسترسی آنلاین: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=11804> تاریخ دسترسی: فروردین ۱۳۹۲.
- عزتی، عزت الله (۱۳۸۸)، *ژئوپلیتیک شیعه و امنیت مرزهای جمهوری اسلامی ایران*. تهران: البرز فر دانش.
- نادری، احمد (۱۳۸۷)، *گفتمان جنبش شیعی عراق*. بررسی انسان شناختی. چاپ دوم، تهران: نشر نزدیک.
- نادری، احمد (۱۳۸۹)، "بحران در خاورمیانه و خیزش‌های ضد سیستم از دموکراسی خواهی تا اسلام سیاسی"، وبگاه علمی - ترویجی انسان شناسی و فرهنگ، بهمن ۱۳۸۹، دسترسی آنلاین: <http://anthropology.ir/node/8491> تاریخ دسترسی: فروردین ۱۳۹۲.

## آلمانی و انگلیسی:

- Black, Ian, (2007), Fear of a Shia full moon, Events are proving that the king of Jordan was right to warn of a 'Shia crescent' across the Middle East even though the phrase was a tad undiplomatic, **Guardian Newspaper**. Friday 26 January 2007, See online on: <http://www.guardian.co.uk/world/2007/jan/26/worlddispatch.ianblack> accessed May 2013.

- Bromley, Simon, (2007), Connecting Central Eurasia to the Middle East in American Foreign Policy Towards Afghanistan and Pakistan: 1970- Present, see in: M. Parvizi Amineh. Ed, 2007, The Greater Middle East in Global Politics, Social Science Perspectives on the Changing Geography of the World Politics : Leiden (The Netherlands) : **Koninklijke Brill NV**.

- Brzezinski, Zbigniew, (1997), The Grand Chessboard, American Primacy and ist Geostrategic Imperative, **New York: Basic Books**.

- Daddow, Oliver, (2009), International Relations Theory, London: **Sage Publications Ltd**.

- Echorouk magazine, 5/6/2008, see online on: <http://www.echoroukonline.com/montada/archive/index.php/t-47536.html> accessed May 2013.

- Fukuyama, Francis, (1989), The end of History, in: The National Interest, Summer 1989, pp.3-16.

- Fukuyama, Francis, (1992), The End of History and the Last Man, New York: **Free Press**.

- Fuller, Garham E & Francke, Rend Rahim, (1999), The Arab Shi'a, The Forgotten Muslims, London: **Macmillan**.

- Haushofer, Karl, (1937), Weltmeere und Weltmächte, **Berlin :Zeitgeschichte Verlag**.

- Holtz Andreas & von Dahlern Nina, (2010), Kultur, Macht, Politik, Konstruktivismus und die politische Beziehung von Kultur und Macht, Frankfurt am Main: **Peterlang**.

- Hounshell, Blake, (2011), So Much to Be Angry About, see in: Revolution in the Arab World. Tunisia, Egypt, and the Unmaking of an Era. Edited by Marc Lynch, Susan B. Glasser, and Blake Hounshell, **USA: Foreign Policy and Slate Group**.

- Huntington, Samuel P, (1996), The Clash of Civilizations and the Remaking of World order, New York.

- Huntington, Samuel P, (1997), No Exit, The Errors of Endism, in: The New Shape of World Politics: Contending Paradigms in International Relations , **Foreign Affairs Agenda Series**. New York, See online at: [http://www.wes-jones.com/eoh\\_noexit.htm](http://www.wes-jones.com/eoh_noexit.htm) accessed May 2013.

- Karon, Tony, (2006), Condi in Diplomatic Disneyland, Time: Wednesday, July 26, 2006 see online on: <http://www.time.com/time/world/article/0,8599,1219325,00.html> accessed May 2013.

- Kissinger, Henry, (1994), Diplomacy, New York: **Simons & Shuster**.

- Mackinder, H.J, (1904), "The geographical pivot of history". The Geographical Journal, 1904, 23, pp. 421–37. Available online as Mackinder, H.J. "The Geographical Pivot of History", in Democratic Ideals and Reality, Washington, DC: **National Defence University Press**. 1996, pp. 175–194.

- Mackinder, Sir Halford. J, (1919), Democratic Ideals and Reality, New York: **Henry Holt and Company**.

- Mackinder, HJ, (1943), "The round world and the winning of the peace", Foreign Affairs, 21 (1943) 595-605. Available online as Mackinder, H.J. "The round world and the winning of the peace", in Democratic Ideals and Reality, Washington, DC: **National Defence University Press**. 1996, pp. 195–205.

- Mahan, Alfred T, (1918), The Influence of Sea Power Upon History, 1660-1783, 12. Ed. Boston : **Little, Brown & Co**.

- Mayer-Kuckuk, Finn , (2011), China will raus aus US-Anleihen - kann aber nicht, see online on: <http://www.handelsblatt.com/finanzen/boersemaerkte/anleihen/china-will-raus-aus-us-anleihen-kann-aber-nicht/4475458.html?p4475458=all> accessed May 2013.

- Middle East Report, (2005), The Shiite Question in Saudi Arabia, **International Crisis Group Report**. No.45 – 19 September 2005, See online on: [http://www.crisisgroup.org/~media/Files/Middle%20East%20North%20Africa/Iran%20Gulf/Saudi%20Arabia/The%20Shiite%20Question%20in%20Saudi%20Arabia.pdf](http://www.crisisgroup.org/~/media/Files/Middle%20East%20North%20Africa/Iran%20Gulf/Saudi%20Arabia/The%20Shiite%20Question%20in%20Saudi%20Arabia.pdf) accessed May 2013.

- Naderi, Ahmad, (2012a), Schiitische Staatsräson und die Rolle des Irans als Regionalmacht, **Eurasisches Magazin**. Ausgabe Februar 2012, 02.02.2012, pp. 46-59.

- Naderi, Ahmad, (2012b), Iran als Zentrum Schiitischer Geopolitik, In: Schiitische Geopolitik?, **Welt Trends**, Spezial 7, Potsdam: Welt Trends.

- Nasr, Vali, (2006), The Shia Revival: How Conflicts within Islam Will Shape the Future, **New York: Norton**.

- Olwah, Saad, (2007), Wadi Hajir, the Great War, 6/7/2007, see online on:

<http://www.shiaweb.org/hizbulla/news/906.html> accessed May 2013.

- Rosiny, Stephan, (2010), Sunniten und Schiiten im Libanon: Dimensionen einer Komplexen Beziehung, in: Sigrid Faath (Hrsg), 2010, Rivalitäten und Konflikt Zwischen Sunniten und Schiiten in Nahost, Berlin: **DGAP**.

- Spindle, Bill & Coker Margaret, (2011), The New Cold War, **The Wall Street Journal**. Saturday, April 16, see online on: <http://online.wsj.com/article/SB10001424052748704116404576262744106483816.html> accessed May 2013.

- Spykman, Nickolas John, (1944), The Geography of the Peace, **New York: Harcourt, Brace and Company**.

- The World Factbook, CIA, (2011), see online on: <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/ch.html> accessed: May 2013.

- Viotti Paul R & Kauppi Mark V, (1999), International Relations Theory (Realism, Pluralism, Globalization and Beyond). **Boston: Allyn and Bacon**.

- Weber, Cynthia, (2001), **International Relations Theory** (A Critical Introduction). London and New York: Routledge.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱۴۲  
دوفصلنامه مطالعات  
قدرت نرم

سال چهارم، شماره دهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳